

دانلود مقاله مباني توجیهی - اخلاقی حقوق بشر معاصر

جهت مشاهده [دانلود مقاله مباني توجیهی - اخلاقی حقوق بشر معاصر](#) به پایین همین صفحه مراجعه نمایید
تعداد صفحات : 29 صفحه

برای دریافت اینجا کلیک کنید

فرمت WORD قابل ویرایش



چکیده

در بخش اول این نگارنده نظریات حقوق طبیعی و اخلاق کانتی را به عنوان دو جریان اصلی مدافع حقوق بشر معاصر مورد بررسی قرار داده است. به ویژه در مباحث مربوط به حقوق طبیعی سیسرو به عنوان اولین کسی که حقوق طبیعی را به گونه ای منسجم و روشمند معرفی نموده مورد اشاره قرار گرفته است.

همچنین آکویناس به دلیل قرائت دینی اش از حقوق طبیعی، گروسیوس بخاطر تفسیر سکولار از این نظریه، فینیز به عنوان احیاگر معاصر حقوق طبیعی سنتی و فولر به عنوان نماینده بارز حقوق طبیعی مدرن مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین ضمن معرفی اجمالی نظریه اخلاقی کانتی، این تئوری به عنوان نظریه قرارداد محورانه مورد اشاره قرار گرفته است. اصل غایت بودن انسان در این نظریه مبناي اخلاقی مستحکمی برای حقوق بشر معاصر فراهم خواهد کرد. به ویژه

تئوری عدالت جان رولز به عنوان نظریه ای جدید در سنت کانتی با ابتنای برد و اصل آزادی و تفاوت می تواند توجیه گر هر دو نسل اول و دوم حقوق بشر معاصر باشد. در بخش دوم این نوشته نظریه های سودانگاران، مارکسیست ها و محافظه کاران و رویکردهای پست مدرن به عنوان رقباي ناهمدل حقوق بشر معاصر مورد بررسی قرار گرفته اند. با این وجود این نکته مورد توجه قرار گرفته که حتی اینان تحت تأثیر عمق و اقتدار گفتمان حقوق بشر معاصر حداقل به لحاظ علمی، به ضرورت تأمین حقوق و آزادی های بنیادین در شکوفایی انسان معترف هستند.

در بخش سوم این نوشتار نگارنده توجیهات اخلاقی ای را به نفع مداخله حمایتی بشردوستانه در جهت ارتقای حقوق جهان شمول بشر ارائه داده است. در این بخش افزون بر استدلال رولز در کتاب حقوق ملت ها خواهیم دید که این مداخله حمایتی برمبنای نظریات فضیلت مدارانه و حتی سودانگاری جدید قابل توجیه است، چه رسد به نظریه اخلاقی کانت.

پیش درآمد

۱- آیا با وجود حجم عظیم اسناد حقوق بشری اعم از بین المللی، منطقه ای و حتی داخلی که در بردارنده ی هنجارهای مشخص در این حوزه هستند، بحث از مبانی نظری حقوق بشر بحثی بی حاصل و صرفاً آکادمیک

نیست؟ نگارنده بر این باور است که هنوز هم بحث از مبانی نظری حقوق بشر به ویژه مبانی اخلاقی آن بحثی زنده و پرثمر خواهد بود. با این توضیح که حقوق بشر معاصر _ به لحاظ تاریخی _ خاستگاهی غربی دارد. هنجارهای مدرن حقوق بشری در گفتمان

انسان مدارانه پس از عصر روشنگری متولد شده و رشد نموده است. سؤال این است که آیا یک ایده و دستاورد انسانی به فرهنگ و خاستگاه تاریخی خود اختصاص دارد؟ به دیگر سخن آیا مبانی اخلاقی که هنجارهای حقوق بشر از آن متولد شده است، صرفاً صبغهای غربی داشته و مختص به همان فرهنگ هستند؟ ادعای وجود هنجارهای جهانشمول حقوق بشری جز با اثبات هنجارهای اخلاقی جهانشمول ممکن نیست.

۲- حقوق در تعاملی تنگاتنگ با ضرورتها و مقتضیات اجتماعی است. ضرورتها و مقتضیات اجتماعی ضرورتاً پدیده‌هایی فراگیر و جهانشمول نیستند. حتی می‌توان ادعا کرد که این ضرورتها در اکثر موارد زمانی و مکانی هستند. به همین دلیل است که سیستم‌های حقوقی باید خود را با شرایط و اوضاع و احوال در زمانها و مکان‌های گوناگون هماهنگ سازند. آیا هنجارهای بنیادین حقوق بشری نیز چنین ویژگی‌ای دارند؟ یعنی محصول ضرورتها و مقتضیات ویژه‌ای

هستند؟ در سیر تحول این بحث، مشخص خواهد شد که هنجارهای حقوق بشری ماهیتی متفاوت از سایر هنجارهای حقوقی دارند. این تفاوتها همانا در اخلاق‌مداری هنجارهای حقوق بشری است. در حالی که هنجارهای دیگر محصول مقتضیات و نیازهای خاص اجتماعی هستند، هنجارهای حقوق بشری ریشه در وجدان اخلاقی انسان دارند. حقوق انسان پیش از آنکه حق‌های قانونی باشند حق‌هایی اخلاقی هستند.

۳- همین ویژگی اخلاق‌مداری هنجارهای حقوق بشری است که به نظریه‌پردازان جرأت ادعای جهانشمولی آنها را داده است. در حقیقت نزاع در مورد جهانشمولی هنجارهای حقوق بشری، نزاع بر سر وجود یا فقدان هنجارهای جهانشمولی اخلاقی است. اگر حق‌های جهانشمولی اخلاقی وجود داشته باشند _ که وجود دارند _ پس ناگزیر حق‌های جهانشمولی حقوقی نیز بایستی به رسمیت شناخته شوند و مورد حمایت نظام‌های حقوقی قرار گیرند.

۴- بنابراین بحث ما در مورد مبانی اخلاقی حقوق بشر، در حقیقت مبناسازی نظری در اثبات جهانشمولی هنجارهای بنیادین حقوق بشر است. از این گذشته، رشد و تعمیق گفتمان حقوق بشر عرصه را بر نظریات فلسفی نسبت‌گرای اخلاقی تنگ کرده است، چرا که انعکاس مستقیم نظریات اخلاقی در ساحت حقوق بشر، به درستی و قابل دفاع بودن نظریات نسبی‌گرایانه در عرصه اخلاق به شدت لطمه زده است. به عبارت دیگر، قلمرو حقوق بشر آزمایشگاه نظریات اخلاقی است. نظریه‌ای که از نسبت اخلاقی دفاع می‌کند منطقاً بایستی ملتزم به این باشد که ملاک و معیاری اخلاقی برای محکوم کردن نقض بنیادین‌ترین حقوق انسان وجود ندارد، چرا که ممکن است چنین نقضی براساس عرف، عادت و یا معیارهای فرهنگی موجه جلوه کنند.

۵- حقوق بشر حق‌هایی جهانشمولی، ذاتی و غیرقابل سلب هستند که انسانها به خاطر انسان بودنشان به صورت برابر بایستی از آنها بهره‌مند گردند. حقوق بشر نظامی است هنجاری، که وظایف متقابل افراد در انجام و یا خودداری از عملی و همچنین روابط آنها با اشیاء و یا موقعیتها را در چارچوبی هنجاری و «بایدمدار» تنظیم می‌کند. جهانشمولی، ذاتی و غیرقابل سلب بودن، ویژگی حق‌هایی هستند که انسان به دلیل حیثیت و کرامت (Dignity) خود باید به طور

یکسان از آنها برخوردار گردد. جهانشمولی (Universality) به معنای فرافرهنگی، ذاتی (Intrinsic) به معنای پیوند یا حیثیت و کرامت انسانی و غیرقابل سلب بودن (Inalienable) بدین معنی است که این حق‌ها ریشه در

قانونگذاری و یا اراده‌ی حکومت ندارد. روشن است که غیرقابل سلب بودن به این معنی نیست که تحت هیچ شرایطی نتوان از برخی افراد به دلایل موجه، پاره‌ای از این حقوق را سلب و یا اعمال آن را محدود کرد.

۶- از بررسی مبانی حقوق بشر، به‌طور منطقی به سؤال اخلاقی توجیه حق‌ها (Justification of Rights) منتقل می‌شویم. در حقیقت سؤال این است که چرا و کدام مبانی اخلاقی توجیه‌گر وجود حق‌های جهان‌شمولی، ذاتی و غیرقابل سلب برای انسان است. در مباحث آتی نظریاتی که می‌توانند توجیهی اخلاقی بر بهره‌مندی انسان از چنین حقوقی را ارائه دهند، مورد بررسی قرار خواهند گرفت. دو مکتب حقوق طبیعی و اخلاقی کانتی با تأکید بیشتری در این زمینه مورد اشاره قرار می‌گیرد، چه این‌که این دو رویکرد به خوبی می‌توانند چارچوبی تئوریک در توجیه اخلاقی حق‌های جهان‌شمولی، ذاتی و غیرقابل سلب برای انسان به‌عنوان انسان ارائه دهند.

۷- البته باید توجه داشت که مکتب‌های «حق‌مدار» فوق، تنها چارچوب‌های نظری مطرح در زمینه‌ی حقوق بشر نیستند. در این راستا دو رویکرد رقیب مورد توجه است؛ رویکردهایی اخلاقی که به لحاظ مبنایی قادر به توجیه وجود حق‌های جهان‌شمولی، ذاتی و غیرقابل سلب نیستند. شامل مارکسیسم (Marxism)، اخلاق فضیلت‌مدار (Virtue Ethics)، مکتب سودانگار (Utilitarianism)، رویکردهای محافظه‌کارانه (Conservatism) و نیز رویکردهای موسوم به پست مدرنیسم (Post- Modernism). از سوی دیگر افرادی که به‌رغم تأکید بر ضرورت بهره‌مندی انسان از حقوق بنیادین در جهان معاصر، توجیه اخلاقی آن را لازم نمی‌دانند. در این مقاله، پس از بررسی نظریات حق _ مدار، اشاره‌ای هم به این‌گونه رویکردها خواهیم داشت.

بخش اول

موافقان مبناساز

نظریه حقوق طبیعی

طرح موضوع

۸- نظریه حقوق طبیعی نظریه‌ای است که به دوره‌ی یونان باستان باز می‌گردد. در حقیقت رگه‌های اولیه این نظریه در آثار فیلسوفان یونانی و به‌ویژه رواقیات قابل جستجو است. نظریه‌های حقوق طبیعی را می‌توان به دو گروه نظریات سنتی و مدرن تفکیک کرد؛ دغدغه‌ی اصلی نظریات سنتی وجود قانون برتر و انطباق

هنجارهای حقوقی با قواعد برتر است حال آن‌که دغدغه‌ی اصلی گروه مدرن ارائه تفسیری از ماهیت حقوق است. از بین نظریه‌پردازان قدیم سیسرو فیلسوف رومی به عنوان نماینده‌ی بارز سنت باستانی حقوق طبیعی و آکویناس متکلم معروف مسیحی در قرون وسطی، نظریه‌پردازانی همچون گروسوس، جان‌لاک و روسو در دوره‌ی پس از رنسانس و بالاخره جان فینیز از فیلسوفان معاصر _ که می‌توان او را احیاگر حقوق طبیعی سنتی در دوره‌ی معاصر نامید _ مورد توجه قرار

می‌گیرند. نظریات حقوق طبیعی در حقیقت تئوری‌هایی درباره‌ی حقوق به‌ویژه رابطه‌ی اخلاق حقوق هستند. البته بحث از حق‌ها (Rights) مؤلفه‌ای الزامی در همه‌ی نظریات حقوق طبیعی نیست. به‌عبارت دیگر، گرچه حق‌های طبیعی (Natural Rights) ریشه در نظریات حقوق طبیعی (Natural law theories) دارند، لیکن الزاماً بخش عمده‌ای از این نظریات را تشکیل نمی‌دهند. (۲) به‌هر روی ایده‌ی حق‌های طبیعی که محصول نظریات حقوق طبیعی است، مهمترین تأثیر نظری را در تعمیق گفتمان حقوق بشر مدرن داشته است. در مباحث آتی به معرفی اجمالی دیدگاه‌های نظریه‌پردازان فوق و ارتباط آنها به حقوق بشر خواهیم پرداخت.

سیسرو (Cicero) و اولین گام‌های منسجم در زمینه‌ی حقوق طبیعی

۹- سیسرو (۲) نظریه‌پرداز و سخنران مشهور رومی قرن اول قبل از میلاد همانند بسیاری از دیگر نویسندگان

حقوقی یونان و روم شدیداً تحت تأثیر فلاسفه رواقی قرار داشت. گرچه در آثار افلاطون، ارسطو و سایر فلاسفه یونان قدیم نیز می‌توان رگه‌هایی را یافت که دلالت بر گرایش آنان به گونه‌ای حقوق طبیعی دارد، لیکن سیسرو به کاملترین وجه، آنچه را که هسته‌ی محوری دیدگاه حقوق طبیعی سنتی است، اظهار داشته است. سیسرو حقوق طبیعی را چنین توصیف می‌کند:

«قانون طبیعی همانا عقل سلیمی است که در مطابقت با طبیعت باشد؛ قانونی که جهان‌شمول، تغییرناپذیر و جاوید است؛ قانونی که از طریق فرامینش تعهدآفرین است و از طریق نواهی‌اش از انجام عمل نادرست باز می‌دارد. فرامین و نواهی این قانون، بر انسان‌های خوب فرامین بیهوده‌ای نیستند، گرچه این فرامین تأثیری بر افراد فاسد نداشته باشند. تغییر این قانون گناه است و تلاش بر بی‌اعتبار نمودن آن مجاز نیست و حذف تمام آن غیرممکن است. اراده و تصویب مجلس سنا و یا اراده‌ی مردم نمی‌تواند ما را از تعهد نسبت به این قانون رها سازد. نیازی به مراجعه به خارج از خود، برای تفسیر و تبیین آن نداریم. قوانین متفاوتی برای روم، آتن و یا برای حال و آینده وجود ندارد، بلکه تنها یک قانون جاوید و غیرقابل تغییر برای تمام ملت‌ها و تمام زمان‌ها معتبر است. ارباب و حکمرانی بر تمام ما جز خداوند وجود ندارد، چرا که او نویسنده، قانونگذار و قاضی نسبت به این قانون است. هر آن‌کس از این قانون اطاعت نکند از خود می‌گریزد و طبیعت خود را انکار می‌کند و به دلیل همین واقعیت چنین کسی از بدترین مجازات‌ها رنج خواهد کشید، حتی اگرچه چنین شخصی بتواند از مجازات‌های متداول بگریزد.» (۴)

۱۰- این بیان سیسرو که در واقع می‌توان آن را وجه مشترک دیدگاه‌های سنتی نسبت به حقوق طبیعی دانست، ویژگی‌های ذیل را برای حقوق طبیعی معرفی می‌کند:

- الف. عقلانی بودن این حقوق و توان دستگاه ادراکی انسان در تفسیر و تبیین آن، این حقوق گرچه ریشه‌ای الهی دارد لیکن در عمل، عقل آدمی است که آنها را مشخص، تفسیر و تبیین می‌کند.
 - ب. جهان‌شمولی این حقوق نسبت به تمام زمان‌ها و مکان‌ها.
 - ج. تغییرناپذیری این حقوق و نادرستی تصویب هر گونه مقرراتی که کلاً و یا جزئاً در تعارض با این حقوق باشند.
 - د. انطباق این حقوق با طبیعت به‌طور عام و طبیعت انسانی به‌طور خاص.
 - ه. اخلاقی بودن این حقوق، به گونه‌ای است که به دلیل ریشه وجدانی و عقلانی، ضمانت اجرای آن در مرحله‌ی اول وجدان اخلاقی _ عقلانی انسان است.
 - و. به دلیل اخلاقی _ عقلانی بودن این حقوق و ریشه‌ی آن در طبیعت انسانی، وضع و رفع آن نمی‌تواند به دست قانونگذار بشری باشد، به عبارت دیگر ریشه‌ای فراقراردادی و فراوضعی دارند.
- رویکرد سیسرو را می‌توان گامی در جهت پیوند دادن اخلاق و حقوق به‌شمار آورد. در چنین نگاهی حقوق بایستی انعکاس اخلاق باشد. نظام حقوقی غیراخلاقی، نظامی است غیرموجه.

۱۱- گرچه نمی‌توان از این تحلیل سیسرو فهرستی از حقوق بنیادین بشر ارائه داد، لیکن براساس این تحلیل می‌توان ادعا کرد که حقوقی فراتر از اراده‌ی قانونگذار بشری و فراتر از توافق قراردادی وجود دارند. حقوقی که مرز زمانی و مکانی نمی‌شناسد و ریشه‌ی آن، نه در اراده‌ی قانونگذار و یا توافق جمعی، بلکه در طبیعت انسانی است. باور به وجود هنجارهای برتری که ریشه در وجدان اخلاقی انسان دارند، بعدها الهام‌بخش حرکت‌های آزادی‌خواهانه در تحدید قدرت

حاکمیت دولت‌ها و توسعه گفتمان حقوق بشری شد. در بررسی دیدگاه نویسندگان پس از عصر روشنگری خواهیم دید که گرچه آنان تلقی نسبتاً متفاوتی از سیسرو داشته‌اند، لیکن تحلیل آنها بر باوری محورمدارانه از حقوق طبیعی که میراث رویکرد یونان قدیم و به‌ویژه سیسرو می‌باشد، استوار است. مفاهیمی همچون حقوق غیرقابل سلب و جهان‌شمول که در اسناد حقوق بشری قرن هجدهم و حتی اسناد معاصر دیده می‌شود، بی‌تردید ریشه در همین نگاه باستانی

به حقوق طبیعی دارد. در حقیقت سیسرو با طرح مفهوم حقوقی جهان‌شمول، فرازمان و فراقانون، از هنجارهایی سخن می‌گوید که به‌عنوان اصول برتر، عقل انسانی فارغ از شرایط و مقتضیات اجتماعی قادر به شناسایی آنها است. این اصول جهان‌شمول اخلاقی و عقل‌مدار هدایت‌گر هنجارهای حقوقی است. به ه
ر روی ایده‌ی وجود چنین هنجارهایی به وضوح می‌تواند الهام‌بخش حقوق بنیادین انسانی باشد. حقوقی که با حیثیت انسانی در پیوند مستقیم است.

۱۲- گرچه سیسرو واضع اصلی حقوق طبیعی را خداوند می‌داند، اما نمی‌توان وی را در کنار آکویناس (۵) متکلم مسیحی قرن سیزدهم میلادی نشان داد. آکویناس بی‌تردید از فلسفه‌ی یونان (عموماً) و رویکرد سنتی حقوق طبیعی (خصوصاً) عمیقاً تأثیر پذیرفته است، لیکن دغدغه او دغدغه‌ای متفاوت از سیسرو و فلاسفه رواقی و یا افلاطون و ارسطو است. آکویناس در واقع دغدغه کتاب مقدس را داشته و می‌خواهد تئوری خاصی، مبتنی بر جمع بین وحی و عقل ارائه دهد. برای متکلم هوشمندی همچون آکویناس بسی روشن است که نگاه و تحلیل رایج کلیسا به دلیل بستن راه عقل و بزودی در تقابل با وجدان عقلانی _ اخلاقی جامعه قرار خواهد گرفت. تحولات آتی جامعه انسانی برای فرهیخته‌ای همچون او چندان غیرقابل پیش‌بینی نبود، بنابراین رسالت خود می‌دید که با ارائه تئوری تفسیر وحی، جایگاه ویژه‌ای برای عقل تعریف کند. آکویناس و قرائت دینی از حقوق طبیعی

۱۳- آکویناس متکلم و فیلسوف شهیر مسیحی، بی‌تردید مهمترین احیاگر حقوق طبیعی در قرون وسطی است. حقوق طبیعی آکویناس در فضایی کلامی و الهیاتی مطرح می‌شود، در واقع چنانکه بیان شد دغدغه اصلی او نه حقوق طبیعی که ارائه تفسیر و چارچوبی نظری برای جایگاه وحی و قوانین الهی در نظام هنجاری جوامع انسانی است. آکویناس قانون را به چهار گروه طبقه‌بندی می‌کند: (۶)
الف_ قانون جاوید (Lex aeterna) را که تجلی حکمت الهی است تنها خداوند می‌داند و آنان که به حریم قدسی او راهی دارند. این‌گونه قوانین در واقع طرح خداوند برای جهان هستی است که نه تنها انسان که تمام هستی محکوم و مشمول آن هستند.

ب_ قانون الهی (Lex divina)، قانونی است که توسط وحی ارسال و در کتب مقدس منعکس شده است.
ج_ قانون طبیعی (Lex naturalis) که قانون جاوید، ابدی و جهان‌شمول است و شامل همه‌ی انسان‌ها خواهد بود. قانونی که نتیجه شهود عقلانی انسان‌ها به‌عنوان موجوداتی عاقل بوده و قابل درک و فهم برای عقل بشری است، البته این قانون برای همه‌ی انسان‌ها به گونه‌ای یکسان قابل فهم و قابل اعمال است.
د_ قانون بشری (Lex humana) و یا قانون وضعی (positive law) که اعتبار آن در قانون طبیعی ریشه دارد، کپی صرف از این قانون نیست، بلکه بیان جزئیات و موارد، به اقتضای شرایط و اوضاع و احوال در پرتو قواعد کلی قانون طبیعی است. قانون انسانی در صورتی عادلانه و قابل قبول است که مفید، ضروری، روشن و خیرخواهانه باشد.

۱۴_ آکویناس بحث قابل توجهی، راجع به قوانین عادلانه و غیرعادلانه و رابطه‌ی آنها با قانون الهی و قانون طبیعی دارد. نگاه او به طبقه‌بندی قوانین و ایده‌ی قانون طبیعی وی، پیامدهای قابل توجهی به‌ویژه در عرصه‌ی احترام به مالکیت خصوصی داشته است. همچنان که در ابتدای این بحث اشاره شد، دغدغه اصلی آکویناس ارائه نظریه‌ای تمام‌عیار درباره‌ی نقش وحی و رابطه‌ی وحی و عقل بوده است. پیامد این طرح، ارائه جایگاه قابل توجهی برای عقل بشری، در دو حوزه‌ی بسیار مهم هنجارسازی در روابط اجتماعی است. پذیرش شهود عقلانی در درک و فهم حقوق طبیعی و به رسمیت شناختن نقش انسان در تبیین جزئیات

ضروری در پرتو حقوق طبیعی، راه در جهان مسیحیت بر عقلانی شدن رویکردهای حقوقی و یا به عبارت دقیق‌تر عرفی شدن (Secularization) نظام حقوقی باز کرد. در مباحث آتی خواهیم دید که چگونه نظریه‌پردازان بعدی

به‌رغم وفاداری به مسیحیت، قرائتی عرفی (Secular) و غیردینی از حقوق مسیحیت ارائه دادند. آکویناس خود در پی عرفی کردن حقوق در جهان مسیحیت نبود، لیکن راهی که او آغاز کرد، سرانجامی جز این نمی‌توانست داشته باشد. همچنین ایده‌ی حقوق یکسان و جهان‌شمول که مشخصه‌ی حقوق طبیعی آکویناس است به وضوح متأثر از ایده‌های یونانیان قدیم و به‌ویژه رواقیان است. ایده‌ای که سیسرو نظریه‌پرداز رم قدیم به‌روشنی از آن دفاع کرده بود.

گروسیوس (Grotius) و عرفی کردن حقوق طبیعی

۱۵ رنسانس (V) عصری جدید و متمایز در حیات معرفتی اروپا و جهان می‌باشد. بررسی تحولات معرفتی این دوره و پس از آن، افق‌های عبرت‌آمیزی را در حوزه تحولات هنجاری خواهد گشود. معمولاً عرفی کردن حقوق طبیعی (Secularization of natural law) را با نام گروسیوس پیوند می‌زنند. (۸) گروسیوس عرصه جدیدی را که همانا رویکردی مدرن و متأثر از دستاوردهای فلسفی و معرفتی دوره‌ی روشنگری و پس از رنسانس بود، در مقابل حقوق طبیعی باز کرد. رویکرد مدرن با این بیان گروسیوس که حقوق طبیعی حتی اگر خداوند هم وجود نداشت قابل تحصیل بود، پیوندی غیرقابل انکار دارد. در حقیقت نگاه غیردینی با حقوق طبیعی نقطه‌ی عطفی است که این ایده را از فضای کلامی و دینی به قلمرو بشری وارد می‌کند. اما دیدیم که ایده‌ی عقل‌مداری حقوق طبیعی در طبقه‌بندی معروف آکویناس نیز پذیرفته شده است. به‌نظر می‌رسد _ آنچنان که فینیز (Finnis) به‌خوبی بیان کرده، دغدغه آکویناس نه غیردینی کردن حقوق طبیعی است که ارائه تبیینی مستقل از حقوق طبیعی است. آکویناس در واقع در پی آن است که بگوید حسن و قبح اشیاء و هنجارها در طبیعت (و نه در احکام الهی) نهفته است. ایده‌ای که دستاورد معماي معروف افلاطون است؛ «مطلوبیت و یا به‌عبارتی حسن و قبح اشیاء به خاطر آن است که خدایان خواسته‌اند؟ یا این‌که چون

اشیاء و احکام مطلوب و خوب هستند خدایان آنها را می‌خواهند و چون نامطلوب و قبیح باشند، خدایان از آنها باز می‌دارند؟» (۹) ایده‌ی ذاتی بودن حسن و قبح اشیاء و هنجارها نه تنها ایده‌ای شناخته شده در جهان غرب است، بلکه در جهان اسلام نیز ایده‌ای شناخته شده می‌باشد. معتزلیان برخلاف اشعریان از چنین دیدگاهی دفاع می‌کردند، دیدگاهی که حسن و قبح را نه وابسته به اراده‌ی الهی بلکه مستقل از اراده‌ی الهی می‌دانست.

۱۶- دغدغه گروسیوس _ که مبتنی بر ایده‌ی قرارداد اجتماعی (Social contract) است _ ارائه نظامی هنجاری در روابط بین‌الملل و به‌ویژه حقوق جنگ است. (۱۰) تردیدی نیست که در جنگ بیشترین تهدیدها متوجه حقوق بنیادین انسانی که همانا حیات و امنیت است خواهد بود. گروسیوس که در زمان جنگ‌های طولانی اروپا ایده‌های خود را تنظیم می‌کرد، در پی ارائه نظریه‌ای منسجم برای تنظیم روابط ملت‌ها به‌ویژه در هنگام جنگ بود. نکته‌ی قابل تأمل در اندیشه‌ی

گروسیوس این است که وی از یک‌سو آزادی افراد را در حذف و برکنار کردن حاکمیت رد می‌کند. او معتقد است که افراد در یک قرارداد اجتماعی، آزادی خود را به بهای امنیت به حاکمیت وامی‌گذارند و لذا نمی‌توانند علیه حاکمیت طغیان کنند، حتی اگر حاکمیت قوانین غیرعادلانه‌ای وضع کند. این نگاه گروسیوس با هیچ قرائتی از حقوق طبیعی سازگار نیست. نگاه مصلحت‌محورانه به حاکمیت و امنیت و قربانی کردن آزادی افراد در پای آن بیشتر با نظریات سودمدار سازگار است

تا رویکردهای حقوق طبیعی. از سوی دیگر گروسیوس به‌صورت تناقض‌آمیزی حاکمیت را ملزم و محدود به حقوق طبیعی می‌داند. محدودیت حاکمیت به حقوق طبیعی از یک‌سو و انکار حق آزادی مردم در عدم اطاعت

از قوانین ناعادلانه و یا طغیان، با آموزه‌ها و ایده‌های محوری حقوق طبیعی قابل توجیه و تبیین نیستند. با این وجود نایبستی نقش مهم وی را به‌ویژه در حوزه‌ی حقوق بشردوستانه در شرایط جنگی نادیده گرفت. تئوریزه کردن حقوق طبیعی عرفی نیز به نوبه‌ی خود دستاورد دیگری است که این نظریه‌پرداز از خود بجای گذاشت؛ دستاوردی که بعدها الهام‌بخش بسیاری از فیلسوفان جهان غرب در ارائه طرحی عرفی از حقوق طبیعی بوده است. ایده‌ای که گروسیوس بی‌تردید مبدع آن نبود، لیکن در دوره‌ی مدرن به نام او ثبت شد.

جان لاک و لیبرالیسم حقوق طبیعی‌مدار

۱۷- جان لاک (۱۱) بی‌تردید یکی از مؤثرترین فیلسوفان در دوره‌ی پس از عصر روشنگری است که تأثیر غیرقابل انکاری در تعمیق و گسترش گفتمان حقوق بشر مدرن داشته است. در تأثیرگذاری او همین بس که بنیانگذاران قانون اساسی ایالات متحده آمریکا و تدوین کنندگان اعلامیه استقلال آمریکا (the 1776 Declaration of Independence)، ایده‌های حقوق بشری خود را که رنگ و بویی فردگرایانه و حقوق طبیعی محورانه داشته است تا حدود زیادی از اندیشه‌های

جان لاک الگو گرفته‌اند. (۱۲) حتی برخی نویسندگان، تمام ویژگی‌های فرهنگ امریکایی و قانون اساسی آن را به لیبرالیسم لاک‌ی نسبت می‌دهند، (۱۳) گرچه به دشواری بتوان از چنین ادعایی دفاع کرد و نقش دیگر نظریه‌پردازان اندیشه سیاسی همچون روسو و مونتسکیو را نادیده گرفت. جان لاک همانند توماس هابز (Thomas Habes) از وضعیتی طبیعی (State of nature) سخن می‌گوید که انسان‌ها قبل از تشکیل جامعه‌شناسی مدنی (Civil society) در آن زیست می‌کرده‌اند. در وضعیت طبیعی لاک، حکومت و مراجع سیاسی که حقوق و آزادی‌های مردم را محدود کنند وجود نداشته و تکالیف مردمان مستقیماً از خداوند نشأت می‌گرفته است. این تکالیف عبارت از تکلیف به احترام و عدم اضرار به جان، مال و آزادی دیگران بوده است. (۱۴)

۱۸- در وضعیت طبیعی لاک انسان‌ها آزاد بوده‌اند. در حقیقت تصویر لاک از وضعیت طبیعی برخلاف تصویر بدبینانه هابز از طبیعت انسانی، تصویری خوشبینانه است. بنابراین قرارداد اجتماعی از منظر وی قرارداد حداقلی است، به گونه‌ای که مردمان در قرارداد اجتماعی، حداقل لازم از آزادی خود را برای تشکیل جامعه مدنی به حاکمان می‌سپارند؛ حداکثر آزادی برای مردمان و اختیارات محدود برای حاکمان. بی‌جهت نیست که سنت نهادینه شده لیبرالیسم در قانون اساسی آمریکا را با نام لاک پیوند زده‌اند. به هر روی اصل عدم ولایت به‌عنوان محوری‌ترین اصل در تشکیل جامعه مدنی و شکل‌گیری نهادهای کنترل‌کننده‌ی حقوق و آزادی‌های مردم، در اندیشه لاک میراث بجای مانده از وضعیت طبیعی است؛ میراثی که حاکمان و شهروندان بایستی به مقتضیات آن پایبند بوده و آن را پاس بدارند. حاصل جمع منطقی اصل عدم ولایت و قرارداد اجتماعی همانا نظام مبتنی بر قانون اساسی می‌باشد که براساس آن حوزه‌ی اختیارات حاکمان در تحدید حقوق و آزادی‌های فردی، محدود به میزان گذشت افراد از آزادی‌هایشان خواهد بود، که از دید لاک این گذشت از آزادی‌ها به نفع حکومت بسیار محدود خواهد بود، محدود به حفظ آزادی و امنیت آنها و حل و فصل تعارضات بین افراد. لازمی عملی چنین نظامی وجود ابزارهای کنترل حکومت است، چه این که حکومت که

اکنون از حاصل جمع آزادی‌های اعطایی افراد، قدرتی وافر یافته است خود می‌تواند به تهدیدی جدی برای آزادی‌ها تبدیل شود. در این رابطه در اندیشه‌ی لاک رد پای دو راه‌حل سازمانی و ماهوی را مشاهده می‌کنیم. ساز و کار سازمانی لاک همچون برخی دیگر از نظریه‌پردازان پس از عصر روشنگری همانا سیستم تفکیک قواست و راه‌حل ماهوی او محدودیت‌هایی است که قانونگذار بشری در وضع مقررات دارد، محدودیت‌هایی که در چارچوب اندیشه‌ی کلاسیک حقوق طبیعی معنا می‌یابند.

۱۹- دغدغه اصلی لاک جان، مال و آزادی افراد است. طبیعی است که چنین دغدغه‌ای بیشتر ناظر بر حقوق مدنی _ سیاسی خواهد بود. این دغدغه به‌خوبی در اسناد متأثر از اندیشه لاک همچون اعلامیه استقلال آمریکا و قانون اساسی آن منعکس است. اصولاً به‌دلیل شرایط خاص سیاسی آن دوره و وجود حکومت‌های فاسد و خودکامه، عمده‌ی عنایت اندیشمندان حقوق مدنی _ سیاسی افراد بوده است. از دیدگاه لاک هیچ کس قدرت مطلق بر دیگری ندارد و از

آنجا که حکومت چیزی جز حاصل جمع قدرت‌های اعطایی افراد برای تشکیل جامعه مدنی نیست، نمی‌تواند قدرت مطلق داشته باشد. آدمیان در وضعیت طبیعی نیز قدرت محدودی داشته، مکلف به احترام به جان، مال و آزادی دیگران و عدم اضرار به یکدیگر بوده‌اند. حکومت نیز اکنون چنین تکلیفی دارد و قدرتی بالاتر از افراد در وضعیت طبیعی نخواهد داشت. آنچنان که افراد در وضعیت طبیعی حق نداشتند بی‌جهت متعرض جان، مال و آزادی افراد شوند و تنها حق داشتند در مقام دفاع از جان، مال و آزادی خود در برابر دیگران اقدام کنند، حکومت نیز براساس قرارداد اجتماعی، در همین محدوده نماینده مردم خواهد بود.

«قانون وضعیت طبیعی به‌عنوان قانون و قاعده‌ی ابدی برای تمام انسان‌ها اعم از قانونگذاران و دیگران باقی خواهد ماند. قانونی که آنها برای رفتار و اعمال خود و دیگران وضع می‌کنند بایستی در مطابقت با قانون طبیعت باشد، یعنی باید با اراده‌ی الهی هماهنگ باشد. قانونی که اعلام و بیان است، اعلام قانون بنیادین طبیعت که نگهدارنده نوع بشر بوده، هیچ تصویب و تجویز انسانی نمی‌تواند برعلیه آن مطلوب و یا معتبر باشد.» (۱۵)

نگاه لاک به حقوق طبیعی نگاهي کلاسیک و سنتی است، یعنی وجود قوانین برتر (Higher law) به‌عنوان معیاری برای تشخیص درستی و نادرستی رفتار و مقررات موضوعه. این نگاه به حقوق طبیعی در کنار تلقی او از وضعیت طبیعی که تلقی خوشبینانه و مثبتی از وضعیت آدمیان است، قرار می‌گیرد. وضعیتی که افراد آزادی و حقوقشان تنها محدود به احترام و عدم اضرار به جان، مال و آزادی دیگران می‌شده است.

۲۰- محوریت حق مالکیت در اندیشه جان لاک، این ایده را متبادر می‌سازد که او از مدافعان سرسخت سرمایه‌داری و از مخالفان دولت‌های رفاه (Welfare-state) باشد. لیکن تأمل در آراء جان لاک نشان می‌دهد که به‌رغم محوریت حق مالکیت، لاک هرگز به حاکمیت مطلق بازار در حوزه‌ی روابط انسانی قائل نیست. در حقیقت لاک به‌وضوح گونه‌ای از حق افراد بر حداقل‌های معیشتی را مطرح می‌نماید، حقی که از یک‌سو به دولت‌ها اختیار مداخله‌ی حمایت‌گرایانه در جهت تأمین حداقل‌های معیشتی را می‌دهد و از سوی دیگر افراد را در برابر هموعان نیازمند خود موظف می‌سازد. از نظر جان لاک اگر در اثر آزادی مطلق بازار در روابط

اقتصادی و عدم مداخله تعدیلی دولت، انسان‌هایی از گرسنگی بمیرند، طرفی که بر این وضعیت اصرار داشته و به گرسنگی دیگران بی‌توجه بوده مرتکب قتل شده است. (۱۶) بازگرداندن برخورداری افراد از حداقل معیشتی به حق و ارزش حیات، ایده‌ی ارزشمندی است که می‌تواند به‌عنوان توجیه حق اخلاقی افراد بر نسل دوم حقوق بشر _ که همانا حداقل معیشتی و تکلیف دولت‌ها بر تأمین آنها است _ مطرح گردد. همچنین ارجاع حق به «حداقل‌های معیشتی» و «حق حیات» به گونه‌ای توجیه این حق‌ها در چارچوب «نظام‌واره‌ی حقوق طبیعی» محور جان لاک است.

منظور از دیدگاه‌های رقیب، نظریاتی است که اصالتاً توجیه‌گر و مدافع حقوق بشر معاصر نیستند. دیدگاه‌هایی که بنابر اقتضای مبانیشان _ چنانکه خواهیم دید _ علی‌الاصول بایستی به‌عنوان نقاد حقوق بشر عمل کنند و نه مدافع آن. با این وجود چنانکه گفته شد، در شرایط حاضر امتیازات غلبه‌گفتمان حقوق بشر به گونه‌ای بوده که حتی دیدگاه‌های رقیب نیز در پی بازخوانی و بازتفسیر مبانی خود برای توجیه حقوق بشر هستند. در سطور آتی ابتدا به بررسی نظریه‌ی هنجاری نفع‌مدار که یکی از دیدگاه‌های مسلط در ادبیات اخلاقی، حقوقی و

سیاسی معاصر غرب بوده است می‌پردازیم. در ادامه مارکسیسم نیز به‌عنوان یکی از بانفوذترین مکاتب فلسفی معاصر مورد توجه قرار می‌گیرد، و در پایان، رویکردهای مبتنی بر اخلاق فضیلت‌مدار، دیدگاه‌های محافظه‌کاران و همچنین دیدگاه‌های موسوم به پست‌مدرنیسم مورد بررسی اجمالی قرار خواهد گرفت.

رقیبان ناهمدل

طرح موضوع

۵۴- حق‌مداری، اخلاق حق‌مدار و بالطبع ایده حقوق بشر از ناحیه‌ی نحله‌ها و نظریات گوناگونی مورد حمله قرار گرفته است. افزون بر نفع‌انگاران سنتی همچون جرمی بنتام (Jeremy Bentham)، این رویکرد مورد تهاجم مارکسیست‌ها و محافظه‌کاران چه در جهان غرب و چه در شرق قرار داشته است. مارکسیست‌ها از آنجا که حق‌مداری، ایده‌ی نسبت تاریخی آنان و محوریت عوامل اقتصادی را زیر سؤال برده و از ترجیح حق‌ها بر عوامل اقتصادی سخن می‌گوید ناخشنودند. محافظه‌کاران در غرب از تفوق لیبرالیسم حق‌مدار و تهدید هنجارهای سنتی هراسناکند و محافظه‌کاران مذهبی _ به‌ویژه محافظه‌کاران مسیحی، مسلمان و یهودی _ نگران غلبه لیبرالیسم حق‌مدار و تحت‌الشعاع قرار گرفتن هنجارهای تکلیف‌مدار دینی هستند. (۴۴)

۵۵- با این حال ناپیوستگی تصور کرد که مارکسیست‌ها و ارباب مذاهب از منافع تفوق‌گفتمان حق‌مدار غافل بوده‌اند. مارکسیست‌های جدید به خوبی دریافته‌اند که در یک فضای مردم‌سالار حق‌محور می‌توانند آزادانه به تبلیغ و ترویج ایده‌های خود پرداخته و حتی به‌عنوان رقیبی برای نظام سرمایه‌داری فعالیت داشته باشند. در سیستمی سرکوبگر و فاشیستی مارکسیست‌ها احساس امنیت شخصی برای اظهار اراده و دیدگاه خود نمی‌یابند. از این روی مارکسیست‌های جدید در غرب به بازسازی و ارائه قرائت و تفسیری جدید از مارکسیسم برآمده که به گونه‌ای در پی آشتی با حقوق بشر است. پیروان مذاهب نیز به‌خوبی

دریافته‌اند که در چارچوب نظامی حق‌مدار با خیالی آسوده‌تر و با امنیت بیشتری می‌توانند به مناسک و باورهای خود عمل کنند. باپردباری مذهبی، اصل آزادی مذهب را به خطر خواهد انداخت. از این رو برخی محافظه‌کاران اهل مذهب _ حداقل در عمل _ به منافع تفوق اخلاقی‌مدار پی برده‌اند. تجدیدنظرطلبان اهل مذهب به صراحت در پی بازخوانی و بازتفسیر منابع دینی هستند، به گونه‌ای که نه تنها با حقوق بشر معاصر سازگار باشند، بلکه به‌عنوان مبنا و مرجعی برای حمایت و تضمین حقوق بشر تلقی گردند.

۵۶- منظور از دیدگاه‌های رقیب، نظریاتی است که اصالتاً توجیه‌گر و مدافع حقوق بشر معاصر نیستند. دیدگاه‌هایی که بنابر اقتضای مبانی‌شان _ چنانکه خواهیم دید _ علی‌الاصول بایستی به‌عنوان نقاد حقوق بشر عمل کنند و نه مدافع آن. با این وجود چنانکه گفته شد، در شرایط حاضر امتیازات غلبه‌گفتمان حقوق بشر به گونه‌ای بوده که حتی دیدگاه‌های رقیب نیز در پی بازخوانی و بازتفسیر مبانی خود برای توجیه حقوق بشر هستند. در سطور آتی ابتدا به بررسی نظریه هنجاری نفع‌مدار که یکی از دیدگاه‌های مسلط در ادبیات اخلاقی، حقوقی و سیاسی معاصر غرب بوده است می‌پردازیم. در ادامه مارکسیسم نیز به‌عنوان یکی از بانفوذترین مکاتب فلسفی معاصر مورد توجه قرار می‌گیرد، و در پایان، رویکردهای مبتنی بر اخلاق فضیلت‌مدار، دیدگاه‌های محافظه‌کاران و همچنین دیدگاه‌های موسوم به پست‌مدرنیسم مورد بررسی اجمالی قرار خواهد گرفت.

نظریات اخلاقی نفع‌مدار (۴۵) (Utilitarianism) و حقوق بشر

۵۷- امروزه نظریات نفع‌مدارانه بی‌تردید از جمله‌ی مؤثرترین دیدگاه‌های اخلاقی در حوزه‌ی ادبیات هنجاری و جهت‌گیری‌های قانونگذارانه و سیاستگذاران می‌باشد. نظریات نفع‌مدار بارزترین نمونه دیدگاه‌های نتیجه‌گرا

(Consequentialism) در حوزه‌ی هنجارهای اخلاقی هستند. نتیجه‌گرایان، اخلاقی بودن عمل و یا قاعده را بر مبنای پیامدها و نتایج آن ارزیابی می‌کنند. بنابراین بایستی (Ought) عمل و یا قاعده، مبتنی است بر این‌که آیا عمل و یا قاعده‌ی مزبور بهترین نتیجه را به دنبال دارد یا خیر؟ رویکرد نتیجه مدارانه در حقیقت رقیب اصلی نظریات اخلاقی وظیفه‌گرا (Deontology) که رویکرد کانتی نماینده بارز آن در دوره‌ی مدرن

است _ می‌باشد. وظیفه‌گرایان «بایستی» و یا به عبارت دیگر «اخلاقی بودن عمل و قاعده» را فارغ از نتایج آن ارزیابی می‌کنند و لذا عمل و یا قاعده اخلاقی را بدون توجه به نتایج آن قابل ارزیابی عقلانی می‌دانند. بنابراین کوتاه سخن آن‌که نفع‌انگاران را می‌توان از جمله‌ی جدی‌ترین رقیبان کانتیان _ اگر نه جدی‌ترین آنها _ به‌شمار آورد.

۵۸- نفع‌مدار سنتی به گونه‌ای نگاه «لذت‌مدارانه» (Hedonism) به اخلاق دارد. بدین معنی که اخلاقی بودن بر پایه ایده‌ی تجربه شادکامی و لذت (Pleasure and happiness) و درد و رنج (Pain) است. براساس نظریه‌ی نفع‌مدار که با نام فیلسوفان شهیری همچون جرمی بنتام و جان استوارت میل (John Stuart Mill) گره خورده است، ملاک ارزیابی موجه بودن عمل و یا قاعده، میزان نفع و یا به عبارت دیگر میزان شادکامی و لذتی است که آن عمل و یا قاعده به دنبال دارد. شادکامی و لذتی که نفع‌مدارانی چون بنتام از آن سخن می‌گویند همان شادی، لذت و رنجی حسی (Sensual) است. (۴۶) شادی و لذت حسی شامل ثروت، قدرت، دوستی، شهرت، آوازه‌ی نیکو، علم و معرفت و درد و رنج شامل فقط، ناتوانی، دشمنی، بدنامی، بی‌آبرویی و ترس می‌شود. بنابراین در نگاه نفع‌مدارانه، جهت‌گیری نظام حقوقی در صورتی موجه خواهد بود (که نفع که همان لذت و شادکامی است) را به حداکثر رسانیده، ناکامی‌ها و دردها را به حداقل ممکن برساند (Maximizing the pleasure and minimizing the pain). به عبارت بهتر نظام حقوقی موجه نظامی است که بیشترین نفع را متوجه بیشترین افراد جامعه نماید.

۵۹- به نظر می‌رسد نفع‌مداری عمل محور (Act-Utilitarianism) جریان غالب در رویکرد نفع‌مدارانه به اخلاق باشد. این رویکرد نتیجه‌گرا دغدغه درستی و نادرستی عمل را دارد و درستی و نادرستی را بر مبنای نتایجی که عمل به دنبال دارد ارزیابی می‌کند. هرگاه نتایج و پیامدهای عمل بهتر و یا حداقل همپای جایگزین آن عمل باشد، انجام چنین عملی درست و اخلاقاً موجه خواهد بود. بنابراین درستی و نادرستی عمل صرفاً بر مبنای نتایج حقیقی و خارجی آن

عملارزیابی می‌شود. (۴۷) نفع‌مداری عمل محور به نظر بارزترین مصداق نتیجه‌مداری در اخلاق است. (۴۸) نفع‌مداری عمل محور از این انتقاد در امان نمانده است که نتیجه‌گرایی صرف، حتی با توجیه برده‌داری، شکنجه و حتی قتل افراد بی‌گناه در صورت ضرورت کنار خواهد آمد. این در حالی است که وجدان اخلاقی انسان به هیچ‌وجه نمی‌تواند چنین اعمالی را به بهانه پیامدها و نتایج آن _ شادکامی و نفعی که متوجه اکثریت می‌کند _ بپذیرد.

۶۰- ثمره‌ی ملاک قراردادن نفع اکثریت در قلمرو قانونگذاری، محوریت نفع و مصلحت عمومی (Public interest) خواهد بود. بنابراین در صورتی که نفع اکثریت در نادیده گرفتن حقوق بنیادین افراد و یا اقلیت‌ها باشد، این نقض حقوق موجه می‌نماید. به دیگر سخن اگر شادکامی و لذت اکثریت و رفع درد و رنج آنها مثلاً در گرو بردگی و یا حتی نسل‌کشی گروه خاصی باشد، براساس این رویکرد چنین اعمالی اخلاقاً موجه خواهد بود. پُر واضح است که نگاه نفع‌مدارانه _ حداقل به لحاظ نظری _ می‌تواند در مواردی توجیه‌گر نظام‌های نژادپرست و یا حتی فاشیستی باشد، به شرط این‌که این گونه رژیم‌ها نفع اکثریت جامعه را ملاک سیاستگذاری‌ها و قانونگذاری‌های خود قرار دهند.

برای دریافت اینجا کلیک کنید

مقالات مرتبط

- [مقاله در مورد ASP.NET حفاظت فایل ها توسط](#)
- [تحقیق در مورد هدف حسابداری و مفهوم ارزیابی بازار به بازار](#)
- [تحقیق در مورد شرکت ایران شرق](#)

از این سایت ها نیز دیدن نمایید

- [ترنس لاین ، مرجع مقالات تخصصی فارسی ، ایران](#)
- [گت بیبر ، منبع مقالات انگلیسی و فارسی](#)
- [دانش رسان ، بیش از 1.5 میلیون مقاله فارسی](#)